

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

امان معاشر

۰۸ اگست ۲۰۱۲



مصاحبه اختصاصی تاریخی خبرنگار نشریه زن با نویسنده کتاب بی همتای (معنای قرآن)

اخیراً تصمیم گرفتم تا به نمایندگی از مجله زن چاپ کانادا با جناب محترم محمد عالم افتخار نویسنده بزرگ و معروف در باره کتاب «معنای قرآن» شان؛ صحبت مختصری داشته باشم تا از دید ایشان مقام و حقوق و حیثیت زن در قرآن را دریابم. چون کتاب را طور مقدماتی مرور نمودم پرسش های بسیاری پیدا شد که بیشتر در کله من و همکارانم نمی گشت. به هر صورت طی چند جلسه آنلاین توانستم مصاحبه ای انجام دهم که بیشتر تصور و انتظارش را نداشتم. چون صحبت با دانشمندی متبحر؛ آنهم در موضوع نازک و حساس معنا و محتوای قرآن مقدس می باشد؛ آن را به ۲ بخش تقسیم و به نوبت های هفته وار تقدیم می دارم:

بخش ۱ – "هنوز در افغانستان؛ خوانندگان کتاب «معنای قرآن» متولد نشده اند!"

محترم عالم افتخار!

سلام و احترام بنده را قبول نمائید. آرزو دارم گرمای هند بالای تان به خیر بگذرد. میتوانم سؤال های خود را شروع کنم؟

محمد عالم افتخار:

جناب امان معاشر؛ گزارشگر فهیم و جسور که پیوسته تیر پرسش ژورنالیستیک را به هدف می خوابانید؛ و موفقانه و سرفروخت به کشف اطلاعات و تقدیم آنها به مخاطبان تان می پردازید!

من؛ در خدمت شماستم!

معاشر: انگیزه های شما در تألیف کتاب «معنی قرآن» چه ها بوده است؟ منظور شما از «معنی قرآن» با ترجمه های تحت الفظی قرآن که به زبان فارسی رقم رقم است و اخیراً شنیدم که در پشتو هم یکی دو ترجمه شده ؛ چه تفاوت دارد؟

افتخار: راستش این پرسش شما برای من غیر منتظره می باشد. اگر از تعداد انگشت شمار دوستان اینجانب و تعداد خیلی کم ولی با ارزش و آینده دار از جوان دختران و جوان پسران افغانستان؛ بگذریم؛ من معتقد شده بودم که هنوز خوانندگان کتاب «معنی قرآن» خاصاً در سرزمین افغانستان به دنیا نیامده اند. لهذا من می خواهم نخست از شما بپرسم که چطور به فکر صحبت در این باره افتادید؟

معاشر: جناب افتخار عزیز؛ باید خدمت تان اعتراف کنم که من هم تا این اواخر کتاب تان «معنی قرآن» را ندیده و نخوانده بودم با این که شنیده بودم چنین کتابی در انترنیت است. لیکن اوضاع و حوادثی که تحت نام اسلام و جهاد و قرآن در کشور ما روان است و هر روز اشکال فجیعتر - و چه بگویم بالاتر از وحشیگری و بربریت - به خود می گیرد؛ خواه مخواه آدم حساس و با فکر را به اندیشه و پرسش می اندازد. مخصوصاً از دیدن ویدیوی تیرباران زن جوان بیدفاع (نجیبه) در حضور ملایان و مسلمانان طالبی در غوربند جگرم تکه تکه شد و دود از دماغ بر آمد؛ عین از مسلمان و مسلمانزاده بودن خودم هم شرمیدم و حتی چیز های مانند این شعر خواجه شیراز هم نتوانست تسکینم دهد:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد و ای اگر از پی امروز بود؛ فردانی!

به گمانم منظور خواجه از «فردا»؛ آخرت است؛ مگر تا که می بینیم؛ در همین دنیا و چار روزه عمر ما هم یوم البدترین است؛ عین در کل دنیای اسلام یوم البدترین است. این چرا؛ یک دینی که دعوی کاملترین دارد و یک کتاب به نام قرآن شریف و مبین و مجید و حمید و هزار صفت بی مانند دیگر؛ کارش در عمل اینجاها کشیده و به کجا های دیگر خواهد کشید؟!

افتخار: و به خاطر رفع و کاهش این درد و الم به کتاب «معنی قرآن» رسیدید؟

معاشر: هرچه وعظ و تبلیغ و ارشاد و نشرات و تلویزیون های ملائی و اسلامی دیدم و شنیدم؛ دردی را دوا نکرد؛ ترجمه پشت ترجمه قرآن را مرور کردم؛ چیز هائی از روشنفکران دینی خواندم ولی هنوز گنگس و گیج شده می رفتم تا مقاله «میتری که با آن "اسلامیت" را می توان و باید اندازه گرفت!» (۱) را خوانده کتاب «معنی قرآن» (۲) را دانلود کردم و خوانده و یافته رفتم که سرو آخر این فتنه ها از کجا تا به کجاست؟

افتخار: (با خنده) که یافتید؛ سؤال حل است؛ دیگر من چه بگویم!؟

معاشر: می بخشید؛ منظورم را رسانده نتوانستم؛ فقط همین را یافتم که ما مسلمانها با فهم قرآن و دین بدترین مشکل را داریم و نادانی ها و بد دانی ها، جهالت ها، رسوم و عنعنات جاهلی خود را قرآن و اسلام تصور کرده و در یک گمراهی شوم و وحشتناک پیش می رویم.

افتخار: یعنی که به جای «فهم قرآن...»؛ **وهم قرآن** وجود دارد و مسلط است؟

معاشر: (متردد) چرا برداشت من؛ درست نیست!؟

افتخار: به حدی درست و رساست که مرا به حسرت انداختید که کاش؛ نام کتاب مورد نظر را همین طور سلیس و رسا «فهم قرآن» می گذاشتم!

به هر حال؛ کتاب معنای قرآن؛ همان «فهم قرآن» به مثابه یک **کتاب**؛ یک حقیقت ملموس و موجود و در دسترس ما آدم ها و آدمواره هاست!

و انگیزه تألیف و نگارش این کتاب هم در همان فرموده خود تان آمد که من کم از کم در سنین ۲۵ سالگی به قطعیت متوجه شدم و دریافتم که « ما مسلمانها با **فهم قرآن و دین** بدترین مشکل را داریم و نادانی ها و بد دانی ها، جهالت ها، رسوم و عنعنات جاهلی خود را قرآن و اسلام تصور کرده و در یک گمراهی شوم و وحشتناک پیش می رویم.»

به نظر این کمینه؛ ترجمه ملائی و «علمائی» و به فرموده شما **تحت الفظی** قرآن؛ نه تنها به هیچ دردی نمی خورد بلکه خاصاً اکنون که ما ۱۵ قرن کامل از زمان تدوین قرآن به دور افتاده ایم؛ وهم آفرین تر و گیج کننده تر هم است و اگر مقاصد مترجم و تمویل کننده **ترجمه!** هم؛ همین باشد که اغلب است؛ عدم اینگونه ترجمه از وجودش هزار مرتبه شرف دارد. اینگونه ترجمه ها نه در افغانستان و ایران و پاکستان بلکه در هر کجای عالم که بخواهید؛ به **فهم قرآن** کمک نکرده اند؛ کمک نمی کنند و کمک نخواهند کرد؟

معاشر: جناب افتخار!

به من؛ فرموده شما عجیب معلوم می شود؛ حالا مثلاً بهتر نیست کسی که زبان عربی نمی داند؛ به زیر «تبت یدا ابی لهب» بخواند «بریده باد دستان ابی لهب»؟

افتخار: مثال خوبی انتخاب کردید. خوب؛ می بینید «بریده باد دستان ابی لهب»؟ هم **قابل فهم** نیست؛ باز باید ترجمه شود: «**بریده باد دست های پدر لهو و لهب** - کدام شخص یاوه گوی و چرند باف یا هر شخص یاوه سرا و پوچ گوی!»

آیا کسی که تاریخ زنده گانی خود پیامبر اسلام و خاندان و قوم و قبیله ایشان را نداند؛ از همه این به اصطلاح ترجمه ها **چه می فهمد!**؟

چنین ترجمه ها حتی قرآن را از کتاب حایز معنا های دینی و مقدس بودن می کشد؛ طوری که همینگونه ترجمه ها تورات و انجیل را کم از کم ۵۰ فیصد به اراجیف کودکانه و مضحک و شرم آور تبدیل کرده است! اینجا نیز وضعیت همانطور می شود. ببینید؛ ترجمه تحت الفظی تمام آیت را از نظر می گذرانیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

بریده باد دستان ابی لهب و نابود باد خودش (۱) ثروتی که اندوخت هیچ به کارش نیامد (۲) به زودی در دوزخ پر شرار بیفتد (۳) و زنش هیزم کش آتش باشد (۴) با طنابی از لیف خرما بر گردن (۵)

این آیات کریمه چه تفسیری کار دارد به جز از این که برای امروزیان روشن کنیم که ابی لهب پسر کاکای حضرت رسول الله بوده؛ خود و زنش با شدت و جدت تحمل ناپذیری با آن حضرت خصومت می ورزیده اند؟! حتی «ابی لهب» نام اصلی این گمراه دوزخی ابدی نمی باشد و این؛ نام یا صفتی است که حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه بر این زندقه گذاشته بوده اند!

معاشر: قسمی که در تألیف شما خواندم قرآن به زبان ساده و سلیس عربی نازل گردیده است و نه تنها برای مردم صاحب سواد و دانش وقت یعنی ۱۴۰۰ سال پیش عربستان بلکه برای عوام و کوچی ها و بیابانگردان و مغاره نشینان همان زمان قابل فهم بوده است. پس چرا و لو با همین نقص ها و نارسائی های ترجمه هم؛ قرآن ما، کتاب دین ما و سند ایمان ما به زبانهای مروج وطن ما ساده ترجمه نشده و به مردم آموختانده نمی شود و بیش از ۹۹/۹۹ فیصد مردم ما اصلاً نمی دانند که محتویات کتاب دینی شان چه ها می باشد؟

افتخار: آیا چنین کاری در کدام جای دیگر عالمی که «اسلام» می نامیم شده است و می شود؟!

اصلاً طبقه ای که دین و ایمان و جان و مال و ناموس خلق الله را کم از کم از عصر اموی ها به اینسو در قبضه و تصرف گرفته و به مدد کعب الاحبارها و ابهریره های یهودی توانسته اند به سخن رسای دکتور شریعتی در اسلام «مذهب علیه مذهب» به وجود آورند و بر اساس این **ضد مذهب** به جای فهم دین و قرآن؛ **وهم دین و قرآن** و فوبیای «**ترس از دانستن!**» را در توده های زیر سحر و افسون و انضباط و استبداد خویش نهادینه کنند؛ دور از تصور است که چنین غلطی بکنند و خود تنه درختی را که بر بالای آن نشسته اند و مانند کرم ابریشم از آن تغذیه می کنند؛ اره کرده بروند. بود و نبود اینان وابسته به جهل و نادانی و بد دانی توده و از برکت فوبیای «ترس از دانستن» در افراد میلیونی مردم است!

معاشر: ببخشید؛ فوبیای «ترس از دانستن» را خوب نمی فهمم؛ خواننده عزیز مجله زن شاید بیشتر ضرورت دارد که مفهوم آن روشنتر شود.

افتخار: فوبیا؛ اصطلاح علمی در روانشناسی می باشد و مراد از آن چنان ناهنجاری و اختلال روانی است که بیمار از چیز های موهم یا ناموجود یا عوضی گرفته؛ **ترس مزمن** دارد.

در نظام کودک پروری و تلقینات بر جوانان و نوجوانان ما این بیماری مانند ویروس های سیاه زخم و ایدز و طاعون سرایت داده می شود؛ تا جایی که هر نوجه مسلمان همین که متقاعد شد یک مسلمان است؛ مسلمان بودن همه چیز در دنیا و آخرت است و مسلمان نبودن و حتی کم و کاستی در مسلمانی داشتن بالاترین شومی و آفت و مصیبت و بد بختی و سیاه روئی و عذاب در دنیا و آخرت می باشد؛ دیگر خواندن و دانستن (به زعم خودش **بیشتر و متفاوت تر دانستن**) را امر وحشتناک می پندارد؛ حتی تغییر کوچک در طرز لباس و غذا خوردن و سایر سنت های پدر و مادر و پیشوا های مورد نظر را «کفر» می پندارد.

مثلاً عکس العمل ها و ترس و هراس ها در توده های مسلمان! و چلی ها و ملا هایشان در برابر پدیده های فنی جدید مانند کمود و ملزومات تشناب های مدرن، رادیو و تلویزیون، کامپیوتر و ربات، موبایل، ریل و طیاره و خودرو، اخبار و اطلاعات چون سفر انسان به ماهتاب و غیره را در نظر آورید.

همه آنها تبارزات همان فوبیای «ترس از دانستن» است. همین **جهادیزم** و **طالبانیزم** را که به وجود آورده اند بر فوبیای «**ترس از دانستن**» در افغانها و پاکستانی ها و عرب ها و افریقائی ها و چیچینی ها... مبتنا دارد. برای بیشتر و بهتر دریافتن این که من چه می خواهم بگویم لطفاً کتاب رابرت درایفوس «بازی شیطانی» (۳) و کتاب دگروال محمد یوسف «تلک خرس» را مروری بفرمائید!

معاشر: افتخار عزیز! شما خود هم در این راستا کتاب جذاب و جامع و عام فهم دارید یعنی «جنگ صلیبی یا جهاد فی سبیل الله!» (۴)

افتخار: با سپاس از حسن نظر شما؛ آن را به خاطری متذکر نشدم که برای بسیاری ها «گوساله در خانه؛ خلموک می باشد» یعنی زیاد دلکش و جالب و در حساب آمدنی نیست!

معاشر: ایوای! به همین دلیل ها فرمودید؛ "خواننده های کتاب «معنای قرآن» هنوز به دنیا نیامده اند!"

افتخار: جناب معاشر؛ زیاد تأثر به خود راه ندهید؛ مخصوصاً تأثرات در حد اندوه های دیربنده؛ آدم را از پای می اندازد. متأسفانه نه دنیا و نه جوامع بشری تمام و کمال بر اساس آمال نیک و آرزو ها و عاطفه های ما سمت و سو نمی یابد. خیلی چیز ها هنوز عمر نسل ها را به کار دارد تا تغییر مطلوب نماید یا باز سازی و بهسازی شود!

این سخن هم که "خواننده های کتاب «معنای قرآن» هنوز به دنیا نیامده اند!" مطلق نیست ولی به هر حال بدبختانه فویبای «ترس از دانستن!» صرف نظر از توده سن کرده؛ هنوز بر اکثریت بزرگ جوانان و نوجوانان مان غلبه دارد. مگر به خصوص از نیم قرن به اینسو این فویبا و امثال آن در حال ریزش و تضعیف و فنا شدن می باشد و این حقیقت را؛ شما از جمله در خصوصت هیستریک و دیوانه وار پاسداران سیاهی و جهل و تاریکی با مکتب و دانش و دانشور و رسانه ها و ابزار های اطلاعات عمومی ... در این سی سال دیدید و هنوز می بینید!

معاشر: جناب افتخار؛ اجازه دهید سؤال های دیگرم را که از طرف هیأت تحریر مجله زن می باشد و سوالات حتمی است؛ خدمت تان عرض بدارم.

افتخار: چه عجب! خیلی دلچسپ است؛ لطفاً هرچه زود تر!

معاشر: ضرب المثل معروف در کشور ما وجود دارد و آن این که (مردم ما سوته مسلمان است)

دین اسلام چه گونه به افغانستان آمد؛ آیا مردمان آن زمان ما قرآن را خوانده و دانسته مسلمان شدند مثلی که امروز تعدادی کتاب های علمی را خوانده و دانسته عالم و دانشمند و باورمند و متخصص می شوند؟

افتخار: جناب معاشر! می دانم مقصد هیأت تحریر مجله زن از این پرسش چیست؟

این پرسش؛ خیلی ها کلیدی است و دادن پاسخ سهل و ساده و آسان به آن؛ خواب است و خیال است و محال است و جنون.

می دانم تعداد نچندان کم روشنفکران امروزی در افغانستان و به خصوص ایران؛ خواسته اند به این پرسش کلیدی پاسخی فراهم نمایند. اینان به زعم خود؛ دیده و دریافته اند که گویا اعراب تجاوزات وحشیانه کردند و دین و قرآن خود را به زور شمشیر و قساوت و شقاوت بر مردمان ما تحمیل نمودند. و از این دریافت نتیجه گرفته اند؛ که معتقدات و باور های آبائی ما چون آئین زردشت و میترائیسم و همانند ها به و بهترین و درست و درست ترین و گزین و گزین ترین و ابدی و ازلی بود؛ لهذا چاره این است که آئین عرب را بر انداخت و دین و آئین اهورائی ... را بازیافت و برآن اتکاء و افتخار و نازش و بالش نمود!

این؛ چیزی نو و تازه نیست؛ در گذشته های عصر «تمدن» خیلی ها به شمول حتی نوابغ بشری گرفتار همین توهم شده اند.

همین امر موجب پیدایش مکاتب فلسفی - سیاسی چون راسیزم گردیده است!

معاشر: عجب! پس چاره چیست؟

افتخار:

شناخت واقعی و دقیق و درست از خود بشر و مدنظر گرفتن حتمی حقایق و واقعیات تاریخ در زمانهای دور و

نزديک در استنتاج ها و تئوری ها و فلسفه ها.

در سلسله زحمات فراوان که جست و جوگران سرگذشت بشر و طرق تطور و تکامل جوامع و فرهنگ ها و اخلاقیات طی قرون به دنبال هم انجام داده اند؛ **لونیس مورگان** اولین فرد متخصصی بود که کوشید تا نظم معینی در مقابل تاریخ انسان وارد کند. یکی از نوادر مسلم؛ کتاب بیحد مهم خود به نام «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و

دولت» را اساساً برحسب کشفیات و تعیین های مورگان نگاشته است. او در مورد اهمیت یافته ها و نظریات مورگان تأکید می نماید که: «می توان انتظار داشت که - مگر در صورتی که مطالب اضافی مهمی باعث لزوم تغییراتی شود - طبقه بندی او همچنین به قوت خود باقی بماند.»

مورگان از نقطه نظر چشم انداز خود؛ سیر تطور تاریخ عمومی بشر (شامل «ماقبل التاریخ» و دوران تاریخ مکتوب که با **پیدایش خط**؛ مشخص می شود) را به سه دوران اصلی تقسیم میکند:

۱ - دوران توحش (که بیحد طولانی است!)

۲- دوران بربریت (که باز هم کوتاه نیست!)

۳- دوران تمدن .

او طبعاً از میان سه دوران عمده توحش، بربریت و تمدن، به اولی و دومی و گذار آن به سومی می پردازد. او هر یک از این دورانه را بر حسب پیشرفتی که در تولید وسایل معاش پیدا شده به مراحل پائینی، میانی و بالائی تقسیم می کند.»

به لحاظ این که عرایض به خواننده عزیز نازک مزاج و نازنین افغان سخت و ثقیل نشود؛ صرف همینقدر خاطر نشان می سازم که **رجعت محض به گذشته تنگ و تاریک بومی و قبیله نی و انتیکی** اصلاً و ابداً دردی از درد های بشری را درمان نمی کند؛ چرا که هیچ تافته جدا بافته خاص و ممتاز در **گذشته این یا آن قطعه خاک و این یا آن گروه خاص خونی و خاندانی و قومی - قبیله نی**؛ وجود نداشته است تا در آن تعاملاتی کاملاً ویژه انجام گیرد و نتایجی کاملاً ویژه از آنها به دست آید.

معاش: جناب افتخار! می بخشید؛ هنوز سر من خلاص نشده؛ از خوانندگان را چه عرض کنم؛ لطفاً مطلب را به طریقی ساده و قابل فهم بفرمائید.

افتخار: خوب. چشم! ببیند؛ حالا یک نقشه راهی که تمام جوامع بشری کمابیش طی کرده به دست داریم بدینگونه: دوران توحش (مراحل پائینی- میانی - بالائی) دوران بربریت (مراحل پائینی - میانی- بالائی) دوران تمدن (مراحل پائینی - میانی- بالائی)

(بدبختانه بعضی جوامع هنوز در مرحله توحش دست و پا می زنند و بسیاری ماهیتاً در بربریت جازده اند؛ که پرداختن به آنها اینجا ممکن نیست!)

حرف ساده من این است که هیچ جامعه و قوم و قبیله و قطعه خاک خاص نبوده و نمی توانسته باشد که دوران های توحش و بربریت را سپری نکرده و از همان لحظات شروع کردن **به بشر شدن**؛ متمدن و آنها در بالاترین سطح تشریف داشته باشد.

لذا ما نمی توانیم و حق نداریم؛ اتفاقات و رویداد های ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش را که در خاور میانه مصادف به زمان فاز بالائی دوران توحش و گذار به دوران بربریت است؛ با طرز دید و معیار های عقلی و حقوقی و اخلاقی امروزی آنها در سطح اعلامیه جهانی حقوق بشر و چیز های آرمانی تر از آن مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهیم!
معاش: می توانم پرسان کنم که این گپ به سوال ما چه ربط دارد؟

افتخار: چرا؛ نی. ببیند سوال شماست که: «دین اسلام چه گونه به افغانستان آمد؛ آیا مردمان آن زمان ما قرآن را خوانده و دانسته مسلمان شدند مثلی که امروز تعدادی کتاب های علمی را خوانده و دانسته عالم و دانشمند و باورمند و متخصص می شوند؟»

معلوم و مسلم است؛ «**مثلی که امروز...**» به اوضاع جهانی در قرن ۲۱ و اوضاع افغانستان تحت شرایط حضور نظامی - سیاسی - فرهنگی... امریکا و بیش از ۵۰ کشور پیشرفته و نسبتاً پیشرفته به لحاظ اقتصادی و تکنولوژیک اشاره دارد. حتی در همین شرایط؛ کاملاً میسر نیست که همه مردم همه چیز را خوانده و دانسته قبول کنند و یا رد نمایند. مردم به دهان پیشوا های قومی و مذهبی و کسانی که شپادی عوامفریبی دارند می بینند و رویهمرفته با تهدید و تطمیع و فریب و فرمان **کلان ساخته شده** ها و **کلان پنداشته شده** ها چیزهایی را می پذیرند و به آن گردن می گذارند یا چیز هایی را نمی پذیرند و من جمله به اصطلاح علیه آن **جهاد** می کنند!

به طور عموم؛ هنوز از چیزی به معنای اخص «فهم» نمی توان سخن گفت!

معاشر: ببخشید؛ به نظرم اصلاً این سؤال ما؛ سؤال احمقانه بوده!

افتخار: جناب معاشر! لطفاً اینقدر به عجله حکم نفرمائید. می دانید؛ **اصلاً سؤال احمقانه وجود ندارد؛ فقط؛ وقتی که** سؤال موجود است؛ نپرسیدن آن؛ شاید بتوان گفت: احمقانه باشد!

این سؤال؛ چنان که بیشتر هم عرض کردم؛ واقعاً کلیدی و بزرگ و حتی داهیانیه است! و به همین لحاظ چنین بحث های بزرگ و کلیدی را برانگیخت.

معاشر: فصل دوم کتاب (معنای قرآن) عنوان دارد: «غیب؛ یعنی ورای عقل روز مره مردم» و جناب شما در جاهای دیگر هم تأکید کرده اید که قرآن کتاب بینات و واضحات برای مردم و آدمیان وقت می باشد؛ همه علم غیب در آن نیست و نمی تواند باشد. در این موارد لطفاً توضیحات عام فهم بدهید چرا که من می بینم به مردم ما باور های خلاف این تحمیل شده است و می شود. (ادامه دارد)

امان معاشر